

آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی



سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

شمیه آرمان (شماره ۵)



خاندان پهلوی - کانون دزدی و فساد

دی ماه ۱۳۵۴

"ضمیمه آرمان" (شماره ۱) تحت عنوان "چهره بی نقاب رژیم شاه" که نوشته افشارگریک دوست دانشجو از ایران در باره رژیم شاه بود، با استقبال گرم خوانندگان در داخل و خارج کشور رو برو گردید. خوشحال کننده تر آنکه این نوشته موجب شده است که عناصر مبارز و میهن پرست دینری نیز، دیده ها و شنیده های خود را برای افشاء هر چه بیشتر رژیم شاه و خاندان پهلوی، به وسیله "سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران" برای انتشار در اختیار "آرمان" بگذارند. از جمله یکی از میهن پرستان ایران نوشته حاضر را ارسال داشته و در نامه پیوست آن نوشته است:

"دوستان گرامی! ضمیمه آرمان تحت عنوان "چهره بی نقاب رژیم شاه" بدست ما هم رسید و از اینکه شما موفق شدید گوشه ای از اجتماع ایران را نشان دهید و کمی از واقعیت این "بهشت برین" و "ترقیه های شگفت آور" آنرا روشن سازید، خوانندگان خود را خوش نمودید. اکنون که امید این هست که اینگونه مطالب به اطلاع عده زیادی برسد و مردم کم و بیش از آنها خبر پیدا کنند، منمم بخود اجازه میدهم دانستی های خود را برایتان بنویسم."

"آرمان" با سپاس از نویسنده، این نوشته افشارگریک رژیم شاه و خاندان پهلوی را در اختیار همه هموطنان قرار میدهد.

آرمان

نمیدانم از کجا شروع کنم ؟ از که بگویم و از چه ؟ به هر جا دست بزنی خراب است ، از هر قسمتی بگویی باید روضه خوانی کرد ؛ اما بهتر حال باید گفت تا همه بدانند که ماجرا چیست و چه زالوهائی به جان مردم افتاد ، اند .

بهتر است از "حزب رستاخیز" و جریان انتخاباتش آغاز کنم . مفصل نمیگویم ، زیرا تکرار میشود . نمونه هائی میدهم که برای سراسر ایران کافی است . اگر در تهران نشانی جلوی چشم خارجیها چنین کنند ، وای به حال شهر ستانها !

مردم را مجبور کردند که بروند و شناسنامه شان را مهر بزنند ، و گرنه بی این مهر همانگونه که خود شاه گفته بود ، روزگارشان تباہ بود . باید همه هم انگشتشان رنگ بشود ، تا ثابت کنند که رأی خود را داده اند . حالا چرا این خیمه شب بازی را درست کردند ، لابد خودشان بهتر میدانند ، زیرا این کار غیر از رسوائی چیز دیگری نبود . مثلاً : صندوقهائی که باید رأی در آنها ریخته شود و قاعدتاً و منطقیاً باید صندوقهای محکم و سر بسته ای باشد ، اکثر این جعبه های مقوائی بود که میوه در آنها میریزند ؛ تهبشان را رو به بالا کرد ، بودند ، شکافی در وسط آن برای رأی انداختن کند ، بودند و بسم الله ، صندوق آراء درست شد ؛ و جای شگفتی برای ما و شما نیست که از وسط این جعبه ها بسته های رأی با نخی پیچید ، و گره خورد ، در می آمد . اینها رأی کسانی بود که باید انتخاب شوند و این راهمه به چشم خود میدیدند .

کاش با این کارها مردم را هم آسود ، میگذاشتند . خیر ؛ خودم ایستادم ، بودم ، در صف درازی زیر آفتاب سوزان ، که خوب ، نوبت ما هم رسید و ما را هم رنگ کنند ، پیرزنی چادری با شناسنامه خود و پسرش آمد ، بود ، از او پرسیدند : پسرت کجاست ، چسرا خودش نیامد ؟

مادر جواب داد : پسرم در بیمارستان بستری است ، از او عمل کرده اند و نمیتوانند بیاید ، این است که من شناسنامه او را آورد ، ام .

مادر با تندی گفت : ما این حرفها سرمان نمیشود ؛ پسرت که نمرده ، هر اندازه هم که حالش بد باشد ، میتواند بیاید و بعد برود بتمرگد ؛ و شناسنامه خودت را هم چون رونوشت است ، نمیپذیریم .

پیرزن گریه کنان التماس میکرد و میگفت : من چکم ، شناسنامه ام مدتهاست گم شد ، و من همین رونوشت را دارم و پسرم هم ، و اله باللله ، عمل شده و نباید حرکت کند . مادر با خشونت گفت : برو گمشو زنکه پیرکفتار ، ما این حرفها سرمان نمیشود ؛ باید هم پسرت بیاید و هم خودت اصل شناسنامه را بیاوری ، و گرنه خودت میدانی که پسرت از نان خوردن خواهد افتاد .

حالا بر سر این زن و پسرش چه آمد ، من دیگر نمیدانم . باز در میان مردم جوانی بود مودب و آراسته ، به جلو آمد و گفت : من برای ما موریت به تهران آمده ، ام و رای را

باید اینجابد هم ، زیرا نمیتوانم به تبریز برگردم .
 — هان ! ترك نفهم ، توخیال میکنی خیلی زرنگی ؟ به من چه که ما موریت
 داری ؟ برگرد برو تبریز ، رأیت رابد ، و آنوقت بیا کارت را انجام بده .
 هرچه جوان بدبخت ، که از غیظ سرخ شده بود ، میخواست به آن حیوان
 بفهماند که رفتن او به تبریز کارشده نی است ، نشد که نشد

این پیش آمد در تبریز شده است : نیمه شب ، پس از اینکه دیگر رأی دادن
 تمام شده بود و درهای محل رأی دادن را بسته بودند ، در را میگویند و صدای زنی
 می آید که در را باز کنید ، میخواهم رأیم رابد هم . به او جواب میدهند که وقت گذشته و
 دیگر نمیشود . باز میگوید ، داد میزند ، التماس میکند ، تا در را باز میکنند و می بینند زنی
 با بچه هایش پشت در ایستاده و میگوید بگذارید پیام تو ، رأیم رابد هم ، اگر نه فسر دا
 سرکارگر مرا بیکار خواهد کرد ، و همانجا روی آستانه در با بچه هایش مینشیند و زار میزند :
 انگشتم رنگ ندارد ، چه کنم !

این بود وضع رأی دادن به " حزب رستاخیز ملت ایران " ، که بهتر بود نامش
 را " آبریز ملت ایران " میگذاشتند .

شما خودتان يك نگاهی به " نمایندگان " بکنید ، می بینید همان سرسپرده ها ،
 همان فراماسونها و همان نوکرهای پروپاقرص سرچاهایشان نشسته اند و يك چند تاقیافه
 تازه هم میانشان بر خورده است . مثلاً مهدی نمازی که راه نمیتواند برود و باصند لمی
 حرکت میکند ، باید سناتور بشود . درست توصف سناتورها که نگاه کنید ، می بینید بیشترشان
 مشغول چرت زدن هستند . البته از یاد نبرید که همه این و کلا به اصطلاح انتخاب شده
 ملت پیش از وقت حسابشان را برداخته اند ، و آنچه که باید تقدیم کنند ، تقدیم کرده اند .
 آیا چند وقت پیش در روزنامه کیهان مقاله غزاة رسول پرویزی را خواندید که چه
 مدحی از شاه کرده بود ؟ به راستی حال هرکس به هم میخورد . چنان چاپلوسی و تملقی
 کمتر کسی دیده و چنان قلب حقیقت تاریخ را هم مگر خود ایشان بتوانند از عهدش آس
 برآیند . و ناگهان این آقای چاپلوس هم سناتور انتخابی از آب درمی آید . و آنوقت بیا و
 بپذیر که انتخابات آزاد است ! به گفته " ضمیمه آرمان " ، سر قلم برو و شاه را جز " انبیاء
 بشمار و پایش را بهوس ، سناتور که سهل است ، همه کاره خواهی شد !

و اکنون این قبیل مردم و این آقایان میخواهند دور هم بنشینند و با سر و دم
 جنابان به نام ملت ایران ، هرچه از دستشان برآید ، در خدمت " سیا " و نمایندگانی
 نام الاختیارش در ایران و همکار مستقیم سازمان جاسوسی اسرائیل ، محمد رضا پهلوی ،
 بکنند و خودشان هم به نان و آب چرب و تر می برسند .

x x x

شاید شما هم مانند خیلیها از خودتان پرسید ، باشید که بطور شاه ، چند نسری را

سالهاست همچنان نگاه داشته ؟ کسی که هرچند سالی یکبار تصفیه ای در میان اطرافیانیش ، به هزنام که شده ، میکند .

این آقایان ، که سرکرد ه هایشان عبارت هستند از : هویدا ، مهندس شریزایف ، مامی ، مهندس ریاضی ، دکتر اقبال و علم برای این همچنان در خدمت مانده اند که هم از عوامل وفادار امپریالیسم در ایران اند و هم از چاکران حلقه بگوش شاه . آنها با داشتن مقام نخست وزیری ، ریاست مجلس سنا ، ریاست مجلس شورای ملی ، ریاست شرکت ملی نفت ایران و وزارت دربار رگهای حساس این کشور را در دست دارند .

هویدا ، که معلوم نیست سرش به کجا بوه چند جا وصل است ، توانسته است در مقام نخست وزیری به بهترین وجهی " منویات ملوکانه " را اجرا کند .

مهندس شریف مامی رئیس مجلس سنا در عین حال مسئول نقل و انتقال پولهای هنگفت شاه به اروپا است ، که از راه رشوه و دیگر چیزها ، که شرحش بعد خواهد آمد ، بدست می آید .

مهندس ریاضی ، فراماسون ، که میگویند بهائی هم هست ، نه وطن می شناسد و نه وظیفه انسانی . او ست که به هر قیمتی شده هر قانونی را میگذراند و نیگذازد کسی نفس بکشد . او گرداننده تاتری است که نامش را مجلس گذاشته اند .

دکتر اقبال در معاملات بانک مسریوم و دیگر معاملات که مربوط به نفت است ، سهمیه شاه را میگیرد .

علم پای قمار شاه است و محرم اسرار خصوصی او و خانواده اش ، و جای تعجب نیست اگر شاه هم برای نگاهداری این محرم اسرار ، دست او را برای هر کاری باز گذاشته است . یاد آور میشویم که علم ، خانواده گی سرسپرد امپریالیسم و یکی از عوامل موثر آنها بود . هست . این وزیر دربار که يك سیستانی را خورد ، به موقع و درست میداند که در کجا چه میخواهند بسازند و چه نقشه ای در پیش است . و آنوقت دلالهای او زمینهای این نقطه را به نام او به قیمت بسیار ارزان میخرند . به قول خودشان نقشه ساختمان را پیاده میکنند و آقای علم هم سوار اسناد مالکیت ، زمینها را به هر قیمتی که دلش میخواهد میفروشد ، از جمله از راه خرید و فروش زمینهای چاه بهار ، که اکنون یکی از مهمترین پایگاههای نظامی ایران در خلیج فارس است ، میلیونها پول بسه جیب زد است . شما بروید در سیستان و حتی خراسان ، ببینید این مرد چگونه زندگی میکند . دهاش باید روی پای او بیفتد و خاک پایش را ببوسد . پای قمار شاه و خانواد ه اش بودن و شهبایلیون تومان باختن ، این استفاد ه راهم دارد .

x x x x

شاه از چه راههایی به ثروت بی حساب خود میافزاید ؟

هیچ قرارداد مهمی در ایران بسته نمیشود ، مگر اینکه سهم خانواده پهلوی ، چرب و نرم ، پرداخته شود ، و البته سهم خود شاه از دیگران کلان تر است .

همین چندی پیش قرارداد ی به مبلغ ۱۵ میلیارد دلار میان امریکا و ایران بسته شد ، و دلان این معامله ارد شیرزاهدی ، انصاری و کیسینجر بودند . مبلغ سه میلیارد دلار سهمیه شاه شد و یک میلیارد و نیم هم حق و حساب سه دلال .

از هر معامله نفتی شاه سهمیه منظمی دارد . پس دکترا قبل چه کاره است ؟ مگر نه اینست که وظیفه اصلی او در شرکت ملی نفت دلالی برای شاه است ؟

در معاملات خرید اسلحه از امریکا میلیارد ها به حساب شاه در بانکهای مختلف ریخته اند . مگر مهندس ریاضی مرد که قانون بگذارند که ایران احتیاج مبرم ، اما خیلی مبرم به اسلحه پس ماند ، امریکا دارد ؟

اما شاه به این پولهای سرسام آوراکتفا نمیکند . اوقارخانه ها و فاحشه خانه های فراوانی هم دارد :

کازینوی آب علی متعلق به شاه است ، که البته در طبقه اول آن خرد و پاهامیروند و قمار میکنند ؟ مثلا ده هزار تومان ، پنجاه هزار تومان و بیایبیشتر برد و باخت میشود ، که جلوی گریه بگذاری بهش برمیخورد و رویش را برمیگرداند . چه قابل است که اصلا آدم حرفش را بزند . حقوق تمام سال یک آموزگار ده هزار تومان نمیشود . اما در طبقه بالا جای خصوصیها است ، که برد و باختشان سر به میلیون میزند .

پرویز خسروانی را میشناسید ؟ این همان رئیس ژاندارمری است که روزیازدهم خرداد ۱۳۴۲ ، هنگامی که دهقانان رو به تهران آوردند ، چه از شهرری و چه از ورامین وجه ازدهات دیگر ، بادست خالی ، باییل و چوب دستشان ، این آقا ، که اسلحه امریکائی در اختیار داشت ، فرمان داد که آنها را به مسلسل ببندند ، و این کار هم شد و شاید بیش از ۶۰۰۰ نفر را در راهها کشتند ، چنانکه در همان روز در تهران کشتار بزرگی شد .

این آقا ، که سراپاد رخون دهقانان ایرانی غوطه و راست ، یکی از پاهای پرو پا قرص قمارخانه آبعلی بود . اوسه میلیون تومان باخت ، و چون این آقایان همیشه به بردن و پول گرفتن و چاپیدن خو گرفته اند ، برایش پرداخت چنین مبلغی به یکی لنگه خودش گران آمد و در عوض چک سه میلیونی ، هفت تیرارو به طرف کشید . این جنجال تا تاثیر بدی در " شاهنشاه " کرده ، که میخواست قمارخانه هایش بی این لات بازی ها باشند و اتاقهای کازینو خونین نشود . از اینجهت خسروانی را از کار برکنار کرد . البته هنگامی که خسروانی هزارهانغرد دهقان ایرانی را کشت ، شاه این کار را نکرد و گذشته از این دهقان ؟ ! دهقان که صبح تاغروب زیر آفتاب جان میکند و میکارد و مید رود و خودش بسا بخور و نمیری زندگی میکند ، آیا این ارزش را برای شاه دارد که کسی را به خاطر او جابجا

کند، اگر هم ۶۰۰۰ تایشان يك جا از میان بروند؟
اما خیال نکند که از ثروت و باد و بروت این استاد آدمکش يك ذره کم شده باشد
بروید ببینید نصف پمپهای بنزین تهران مال اوست و دیگر معاملاتش هم دست کسی از
معاملات ارباب ندارد. تنهایی و در قمارخانه شاه هفت تیرنکش! این دهسن را
بد خوانده بود.

شاه در جزیره قشم هم کازینو و هتل ساخته است که ملک طلق او است. برای جلب
امراء عرب و دیگر کسانی که میخواهند تمدن اعصابی بکنند، چهارصد دختر ژاپنی و
فیلیپینی برای خدمت در این کازینو و هتل استخدام کرده اند، که اگر باختها خیلی سنگین
باشوند، لبخند پرچهره های چشم بادی از آلام آنها بکاهد. چهارصد دختر دیگر هم
برای هتلهای تهران استخدام شده اند. حالا ببینند و بگویند که شاه باکشورهای دیگر
روابط دوستی و حسنه ندارد! اینها نمونه هائی است بسیار کوچک و گرنه هنرهای
ایشان فراوان است.

خانواده ایشان هم دست کسی از خودشان ندارند. اشرف و پسرش شهرام از
آنهاست هستند که چاپیدن راجز، برنامه روزانه خود میدهند و از یکشاهی هم چشم
نمیپوشند. از آنجا که اشرف در این زمینه شهرت کافی دارد، به سایر زدان خانواده
میبرد آزیب:

شهرام گذشته از رشوه های کلانی که از شرکت های خاص میگیرد، صاحب چندین
قمارخانه است که یکی از آنها کازینوی نوساز رامسر است. او سهامدار بیمارستان "شهرام"
میباشد و دستوران سازمان برنامه از آن او است.

شهرام و غلامرضا دل زمین اند؛ بدین طریق که زمینی را به قیمت ارزان میخرند و
شاهراه را از زمینهای خود میگذرانند تا بهای آنها را بالا ببرند و بعد به مردم
میفروشند. مانند جاده سوم، محمود رضا برادر دیگر شاه در کاباره های تهران شریک
است.

در خراسان کشت تریاک و چغندر در دست شهرام است و برای همین هم هست
که تریاک کشیدن در ایران رواج شایانی پیدا کرده و او اگر بداند اینها با چه کثافتی زندگی
میکنند، غلامرضا به سختی خرجی زنش را میدهد و حتی برای او لباس نمیخواهد بخرد. و
شهرام با این ثروت و این کلاشی های کلان به زنش ماهیانه ۱۵۰۰ تومان میداد. زنکه
نتوانست طاقت بیاورد و طلاق گرفت. شهرام حتی پول بستن خود را از دیگسران
تکه میکند.

و اما تصور نکنید که کار به همین زود پیاپیان می یابد. تخیر ابد او اصلا
شگرد تازه اشرف اینست که بنام سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی دم از نوع
پروری و دلسوزی برای هموطنان بی بضاعت میزند و ثروتمندان و تجار سرشناس و یا هر کس
دیگر را که دندانش به آنان گیر کند، دعوت به همکاری میکند، رسماً روزنامه ها اعلان

داد و دعوت کرد ، است که بیایند و برای ساختن این دبستان و آن درمانگاه کمسک نمایندند . از طرف دختر " والا حضرت ! " باز نامه ای برای يك يك اینها فرستاد ، میشود و مبلغ معینی را میخواهند ، یا آنها را دعوت میکنند که به دفتر رجوع نمایند . و مبلغ معین شد را بپردازند . اینها هم میروند و میپردازند و امید انید برای چه ؟ نه اینکه خدای نکسرد ، دشمن سوخته باشد و این کارها را جدی بگیرند ، نه ! آنها میدانند که این پولها به جیب اشرف و چند قائلتاق دیگر میروند ، اما امیدوارند که سال دیگر دست از سر آنها بر دارند ، چون به طور قطع و مسلم نه چیزی ساخته شد ، و نه کاری انجام گرفته و احتمال میدهند که چون چیز قابل ارائه ای ندارند ، ممکن است که دیگر از آنها چیزی نخواهند .

و اما شمس که آنقدر جانماز آب میکشده ، ببخشید ! صلیب به گردن می اندازد و جلو عکس عیسی زانو میزند ، بی سروصدا از نزدیکان چاپیدن ، یعنی شغل خانوادگی را دنبال مینماید . چند ی پیش شمس يك خانه در هولیوود خرید بمبلغ ۲ میلیون دلار . پس از تغییراتی که در این خانه داد ، شد ، شمس برای افتتاح این خانه ضیافتی ترتیب داد که در آن ستارگان مورد علاقه او از جمله گریگوری پک ، دانی توماس و دانی کی شرکت کردند . مهمانان ، این خانه را " قصر ارغوانی " نام نهادند ، زیرا قسمت اعظم این کاخ به رنگ ارغوانی ، که گویا رنگ سلطنتی است ، ملون شده و با برگهایی از طلای ۱۸ قیراطی تزیین گردیده است . اتوموبیل رولز رویس " والا حضرت " نیز از نظر رعایت تناسب بهمان رنگ انتخاب گردید ، و حواشی آن بجای ورشو ، طلا است .

نظیر چنین کاخی را شمس در خارج از تهران ساخته است ، که میگویند بطور عمد از شیشه ساخته شد ، و تمام اشیاء آن از طلا است .

لا بد این پولها از تزویرن جلوی صلیب گیر " والا حضرت شمس " آمده ، یا مادر عیسی برایش از آسمان ریخته و یا یوسف نجار خاک بخارش را به خانه او ریخته گسه همه اش طلا شد ، است ، و البته صد البته اینها ربطی به معاملات زمین و این شیر و خورشید سرخ مادر مرده ندارد و بخصوص مردم ایران را چه کار به اینکارها !

اینها است شمه ای از زندگی و غارتگری این خانواده ، که سیرش نمی نیستند .

اما با زهم دو کلمه از مادر عروس بشنوید ! منظور من فرح و مادرش و خانواده بسی سرشته شان میباشد . فرح خود در معاملات بزرگ دست دارد و سهم او نه تنها کمتر از اشرف نیست ، بلکه بیشتر است . مادرش به دست برادر و برادرزاده و خواهرهایش در معاملات مختلف شرکت دارد و حتی در تاسیس دانشکده ، که البته تنهانای از دانشکده بر آنهاست ، شریک است . در این موسسات روانشناسی ، زبان و ترجمه و بعضی چیزهای دیگر می آموزند . استادها هم نسبتا حقوق خوب میگیرند ، اما از درس و کلاس خبری نیست و کی جرات دارد يك کلمه بالا پائین بگوید . نوری پای سرکار علییه و دخترشان در میان است و همه را خفه میکنند . خلاصه آنکه این روزها در هر جا که رفت و لیسی بتوان کرده ، سه کلب چند دیبا و یا مقداری قطعی از آب بیرون می آید .

واماد رباره زندگی اخلاقی این خانواده • شاه • که گویا اسلام پناه است نه تنها روحانیون مترقی • از جمله دکتورشعیتی راجرم تفسیر صحیح قرآن • به زندان می اندازد • نه تنهائیت المال را غارت میکند و فاحشه خانه و قمارخانه دایر میسازد • بلکه رسام در دربار جاکشی دارد به نام خانم "سدا" • این زن بیش از یک وزیرنخود دارد • چر آنتم وزیر؟ باید گفت به اندازه جاکش شاه نفوذ دارد و اگر کسی رابه او معرفی نمایند • باید کرنش کند و چاپلوسی نماید • این همان شاهی است که چند سال پیش در مهمانیهای خصوصی • بازی بطری درست کرد • بود • که مهمانها و یا افراد خاص برهنه روی بطری میبایستی بنشینند و دیگران حظ کنند • این همان کسی است که هر پستی رابه افراد خانواده • اش اجاز میدهد • بهترین نمونه خواهد بود وقلوش اشرف است • که از جنایتکاری وی شری دست کنی از خود او ندارد • داستان زیر یکی از اقتضاحات این "مجسمه عفت" است •

هنوز بختیار مغضوب نشد • بود و مدتی در سوئیس میگذراند • روزی تلگرافی شاه او را فوراً به ایران احضار میکند • او هم فوری خودش را میرساند • شاه به او میگوید :

جواهرات و پول خواهرم اشرف که در حدود چهل میلیون دلار است در پاریس به سرقت برد • شد • و اسناد و مدارکی هم در دست است که شاید بتوان دزد را پیدا کرد • و تو تنها کسی هستی که میتوانی این کار را انجام دهی و از پلیس بین المللی هم هر کمکی میخواهی بگیر • بختیار خودش رابه پاریس میرساند و با کمک پلیس بین المللی خیلی زود دزد را پیدا مینمایند • جوان بسیار زیبایی بلند قد برزیلی را می آورند • از او پرسید • میشود که آیا او این جواهرات و پولها را دزدیده است ؟ جوان باخونسردی میگوید : بله من این کار را کرده ام • به او میگویند فوری باید پس بدهی • جوان خند • ای میکند و میگوید : من حاضر م پس بدهم • اما گمان کنم که شما خیلی بیشتر از اینها به من پول و جواهر خواهید داد که این اسناد را منتشر نمایم • و خیالتان راحت باشد • از اینها چند کپی دارم که در اختیار افراد مختلف است و همینکه مراد رفتار بگذارد این اسناد منتشر خواهد شد • و آنها را به بختیار و دیگر حاضرین ارائه میدهد • این اسناد عبارت بودند از فیلمهایی که اشرف را با این جوان برهنه و در حالات گوناگون عشق بازی در بستر نشان میداد • است و عکسهای زیادی در همین زمینه و نوارهایی از گفتارشان درد قایق بسیار بسیار گریم و خصوصی •

بختیار این اسناد را بر میدارد و فوری به ایران بر میگردد • شاه در شمال به استراحت میرسد و هنگامی که مسافر میرسد • مشغول میوه خوردن بود • است • به بختیار هم تعارف میکند و میپرسد : موفق شده ای ؟ بختیار شرح جریان را میدهد و اسناد را هم نشان میدهد • شاه اسلام پناه پس از تماشا می خواهد ش میگوید : هزار بار به او گفته ام که کثافت کاریهایت تا این اندازه علنی نشود • اما به گوشش نرفته که نرفته • و بعد هم دستور میدهد که از چهل میلیون دلار چشم پوشیده شود • از جیب ملت بخشش کردن عادت ایشان است •

یکی دیگر از شاهکارهای اشرف • خواهی که در سیاست و سرنوشت ایران به نام

برادرش دخالت میکند ، این است که در تهر آن هر جوان زیبایی که دیده شود ، فوری خانم خواجه نوری به سراغش می‌رود و او را به خانه اشرف دعوت میکند . کار بیش‌تر به جایی رسید ، که یکی از این جوانان خیلی روشن گفته است :

" مگر من محله هستم که هر جا می‌خواهند بروم . "

و امروز بطور رسمی و علنی ، محمود زنگنه ، پسر احمد زنگنه رئیس شرکت قند کرمانشاه معشوق این خانم است . و آنوقت این زن به نام زنهای فداکار و زحمتکش ایران راه می‌افتد و در کنفرانسهای بین المللی داد سخن می‌دهد . اما در اینجا هم کاریه این سادگی نمیگذرد . از کنفرانس بین المللی زنان در مکزیکویتی ، که اشرف با گروهی از هم‌راهان و دوستانش در آن شرکت داشت ، چنین گزارش رسیده است :

دولت ایران ۳ میلیون دلار خرج میکند تا شاید اشرف به ریاست این کنفرانس

انتخاب شود و مخارج عدّه زیادی از روزنامه نگاران از سر اسرد نیار می‌برد از تا شاید

صفحات روزنامه های خود را وقف اشرف و درفشانیهایش بکنند . ولی این بار که کنفرانس

دیگر در ایران نبود ، تیرشان به سنگ خورد . اشرف نه به ریاست کنفرانس انتخاب

شد ، و نه روزنامه نگاران در باره او چیزی نوشتند و او هم در روزهای کنفرانس هراساعت

بیرون میرفته و با لباسی دیگر برمیگشته ، شاید میپنداشته که این کنفرانس نمایش سد

است . حتی نطقی را که نوشته و آماده به دست او میدهند ، به اندازه ای بد و غلط

خوانده است که دوستانش شرم زده بودند . و البته چون کنفرانس دیگر برای او اهمیت

خودش را از دست داده بود ، آنرا خیلی زود ترک میکند و با دوستانش راه می‌افتد و می‌رود به

تماشای شهرهای دیدنی مکزیک .

بمناسبت این واقعه ، اریانا فالانچی خبرنگار ایتالیائی طی مصاحبه ای با تلویزیون

امریکا در باره اشرف رسماً چنین گفته است :

" این زن چه قابل است که رئیس این کنفرانس بشود .

(Who the hell does she think she is)

اوزن بی اطلاع و بی فرهنگی است . ممکن است خواهرش باشد اما هنر دیگری

ندارد که بخواهد چنین ادعائی را بنماید . "

خدا پدرا این خبرنگار ایتالیائی را بیامرزد ، که لااقل هم در باره برادر روهم در باره

خواهر گوشه ای از حقیقت را میگوید .

و این اشرف ادعای رهبری نهضت زنان ایران را دارد ! خوب ببله دیگ ببله

چغندر ! مگر داداش جوش ادعای رهبری ایران را ندارد .

در پایان این مقال یاد آور میشوم که زبان رسمی " سازمان زنان ایران " در

جلسات خصوصی انگلیسی است . حالا اگر شما نفهمید خودتان مقصرد !

در "ضمیمه آرمان" اشاره ای به نقش بهائیهاد در دستگاه دولتی ایران شده است و به حق این گروه راستون پنجم "سیا" در ایران نامیده اید. اما پیش از آنچه شما تصور میکنید این آقایان در همه جانفوز دارند و خیلی از آنها هم در گذشته یهودی بوده اند و امروز ناگهان در لباس بهائی عوض اندام میکنند. این راهم باید دانست که بهائی ها میگویند خود را پنهان نگاه دارند و از این جهت شناختن آنها کار مشکلی است. با اینهمه برخی از آنها را که دیگر دستشان رو شده است، نام میبریم.

سرلشکر ایادی طبیب مخصوص شاه: البته همه میدانند که او از پزشکی چیزی سرش نمیشود. اوقط يك بار این وظیفه را به نحو اکمل انجام داد و آن روزی بود که او بسر بالین دکتر قاطمی، که روی برانکار افتاده بود و توانائی حرکت نداشت، حاضر شد و تشخیص داد که دکتر قاطمی تندرست است و میتوان او را تیر باران کرد. ببینید قسم های پزشکی برای بعضیها چه نتایج درخشانی دارد. بله، این آقا از رهبران عالی رتبه فرقه بهائیان است و هیرکس را که اراده نماید و بخواهد در هر پست و محلی میگارد و هر سیاستی را که باید شاه اجرا کند او مشیر و مشار است.

هویدا، بله همین هویدا، خودمان رئیس الوزرا، و به صورت ظاهر غلام حلقه به گوش شاه: نام اول او حیفازاده بود، زیرا در این شهر در اسرائیل به دنیا آمده. پس از آمدن به ایران نام خانوادگی عوض میشود و هویدا را انتخاب میکنند که باکی پسر و پیش همان حیفا است، تا اینکه بوی وطن اصلی را همیشه همراه داشته باشد. هویدا پس از آن تحصیلات اولیه را در لبنان میکند، به اروپا می رود و بهائی و فراماسونی بر میگردد. او مرتب هم قسم میخورد که بهائی نیست و هر روز ننه اش را، که از بهائیهای سرشناس است، به این شهر زیارتی و آن شهر زیارتی میفرستد و گزارش این سفرها را هم در روزنامه ها درج میکند تا مردم معتقد شوند که او و ننه اش شیعه دو آتش هستند. لابد به زودی یک حاجی هم به دنبال خود و ننه اش خواهد چسباند.

از بهائی های صاحب مقام دیگر افراد زیر شناخته هستند:

فردوست، دوست بچگی شاه، رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی و رئیس هزار کار دیگر. قدرت او از ساواک هم بالاتر است. سپهدار، باقی، دکتر ثابقی رئیس دانشکده پزشکی، سپهدارم - همکار فردوست، هلاکو رامبد که اصل اسمش بالاخانلو است. دوره رضا شاه نام خود را تغییر داد. هم بهائی است و هم فراماسون و نماینده مجلس هم هست. سپهدارم رئیس هواپیمائی کشوری. خیلی ها میگویند سپهدار نصیری هم بهائی است. و در هر حال این نکته مسلم است که اکثریت گردانندگان ساواک بهائی هستند و همه آنها یک دوره کارآموزی را در امریکا دیده اند. زجردان و شکنجه کردن چسز و معلومات این آقایان است. بعلاوه سرسپردگی آنها به "سیا".

یکی از آرزوهای شاه، نهانی و آشکار تجدید امپراطوری کورش در ۲۵۰۰ سال پیش است و به همین مناسبت هم برای او تاریخ ایران از این سال شروع میشود و خود می پندارد که کورش دوم است. دماغش که به دماغ کورش می رود، دراز و بی قواره، دیگر چه میخواهید؟! به همین دلیل بزرگ و بسیار بزرگ، او چنین آرزوی خامی را در سر می پروراند و از هر راه که بتواند میخواهد به کشورهای کوچک و بزرگ اطراف ایران دست یابد. بیخود نیست که آقا قیافه ناپلئون در تاجگذاریش میگرد و وزنش را به زانو می اندازد تا تاج بر سر او بگذارد. همه اینها به راستی او را از خود بیخود کرد، است. ماجرای دردناک و تلخ کردن ستان نمونه بارزی است برای این خام طبعی، و البته امپریالیسم آمریکا به این کار دامن میزند تا نگذارد کشورهای دیگر خاورمیانه با صلح راه خود را رو به ترقی و تمدن طی نمایند.

اکنون هم سربازان ایرانی را به ظفار میفرستند که جنبش ملی را سرکوب نمایند؛ سربازهای باتهدید و زور به آنجا میروند و دولت و پارامیشوند و بر میگردند تا دسته دیگری برود. با این کار شاه تسلط خود را بر سلطان قابوس، که عروسک خیمه شب بازی خون خواری پیش نیست، نگاه میدارد. شاه میگوید همه امازات خلیج فارس را به نحوی از انحاء زیر تسلط و یا رهبری خود در بیاورد. او پارا از این هم بالاتر گذاشته است. او چشم به بلوچستان پاکستان دارد. یاد دارید که در رفوئع تغییرات در پاکستان و مستقل شدن بانگلادش شاه گفت که او تحمل نخواهد کرد که در سرحدات ایران گرایشهایی پیدا شود؟ البته منظور شان استقلال ملی، آزادی ملی و خودمختاری ملل کوچک بود؛ بگذریم از اینکه دانشمندان ما که بی دستور ارباب کاری بکنند، اما خوب تهدید را کرد و آنرا علی هم نمود. البته این خبر را کمتر کسی میدانند، اما من از جای بسیار موثقی شنیدم. ام. امرف را که مانند پیک سیاه اوست، به پاکستان میفرستد و ایسن زن خونخوار، ریک مهمانی پر از خوردن چند گیلان میگوید: این بلوچها که هستند؟ چرا آنها را از بین نمیبرید؟ شاه با وعده پول و تهدید این کار را به حکومت آن روزی پاکستان، که متزلزل بود، میقبولاند و حتی خود بوتو هم به رئیس مجلس ملی میگوید که باید جنبش خلق بلوچ را درهم کوبید و چنین هم میکنند و این مردم ستم کشیده را تار و مار میسازند. کار به اینجا خاتمه نیافت. ارتش ایران اکنون در بلوچستان مستقر است و هلیکوپترهای ایرانی هم در آنجا بودند. این وضع به مردم پاکستان بسیار ناگوار آمد، چنانکه دست به تظاهرات زدند و شاه ناگزیر هلیکوپترها را از بلوچستان به ایران برد. اما آمریکا همچنان سیل اسلحه و امانده خود را از راه ایران به این کشورها سرازیر میکند، تا هر جنبشی را که بوی استقلال و آزادی مردم از آن برآید، در نطفه خفه سازد. این است هنرهای ایشان!

در این میان پدیده بسیار مهمی روی داده است. مردم ایران سالها در خاور میانه تنش بسیار هالی داشته و در مبارزات خود علیه امپریالیسم و برای استقلال میشوند

گفت پیشقدم بودند و همه ملت‌های دیگر، بخصوص همسایه‌های ایران، با دیده احترام، به ایران مینگریستند و مردم ایران را دوست میداشتند. امروز با این سیاست شاه، تنها بغض و کینه مردم دیگر برای ایران خریداری شده است. تا بتوان به مردمی کسه در نتیجه گلوله سربازان ایرانی به خاک و خون غلتیده‌اند، فهماند که مردم ایران خود در زنجیراند، مدت‌ها وقت لازم است.

x x x x

در باره ارد شیرزاهدی هم در "ضمیمه آرمان" اشاره ای شده بود. این آقا که سفیر کبیر ایران در ایالات متحد است و با دخترش، که لقب والاکهری دارد و نسوه شاه است، همه جاد صرف اول جای دارد، از آن قیافه‌هایی است که تنها این دربار و این شاه میتوانند بهرورانند. در باره دزدیهای کلان و رشوه‌هایی که میگردد در بالا اشاره شد، و شنیده هم نشده کسی پای او بشود و از این مرد بازخواستی بشود. بدون تردید ارد شیرزاهدی یکی از کثیفترین عناصر این دستگاه است. هنگامی که وزیر خارجه بود، این مرد به خود اجازه داد که در شمی، که مهمانی رسمی در وزارت خارجه برپا بود، عده ای زن هر جاتی را بیاورد تا برای مهمانهای رسمی "استوپی تیز" بکنند و گویا قاحت را از این هم بالا نبرد، بودند.

برای همکاری او از دست وزارت خارجه گفتنی زیاد است، از جمله موارد زیر: فحاشیهای زیاد به هوید اود یگروزرا. حتی در حاشیه نامه‌های رسمی، ارد شیر آنها را به نام مادر قبحه و جاکش میخواند است. او هرگز در هیئت وزراء حاضر نمیشد، مگر هنگامی که شاه هم حضور داشته است. هنگامی که صحبت از برقراری روابط سیاسی با چین بود، برای انتخاب سفیر چین بحثی میان آزموه، انصاری و زاهدی در میگردد. هر سه معتقد بود، اند که باید کسی انتخاب شود که صد درصد مورد اطمینان "سیا" باشد. انصاری پیشنهاد میکند که بهتر از هر کس خود زاهدی است؛ که آقا زاهدی خوب او را کتک میزند و کوندند، اش را خرد میکند، نه اینکه از وابستگی خود به "سیا" ابائی داشته باشد، نه؛ بلکه برای اینکه میدان کثافتکاری و خوشگذرانی برای یک سفیر خارجی در چین محدود تراست!

همین جناب وزیر، رئیس دفتری داشته به نام حسین دانشوره، که پیشکار و همه کاره اش بود. یکی از وظایف این مرد تهیه زن خوشگل برای مهمانها و مهمانیهای ارد شیر بود. خیلی از دخترهای زیبای تلویزیون به هر قیمتی شده در این کار کشید، میشوند و برای نمونه یکی از مهمانهای که از این مهمان نوازی برخوردار شد، حمزه غوث سفیر عربستان سعودی بود. این مرد، حسین دانشوره، هنوز کار خود را دنبال مینماید و ثروت هنگفتی بهم زد است و اکنون هم از پادوهای دربار است. اکنون ارد شیرزاهدی سفیر کبیر ایران در ایالات متحد است و تسویه

کردند و اید که شاه همیشه میگوید : سفیر من ! نمایند من ! چه خوب ، چه خوب ! این سفرا و این نمایندگان ارزانی همان شاه هم باشند بهتر است .

در یکی از سالها ارد شیرزاهدی در وارد آستورها ، گرانترین و معروفترین هتل ، به مناسبت عید نوروز مهمانی میدهد . مدعوین هر کدام برای ورودی ۲۵ دلار پرداخته بودند . هنگامی که همه جمع میشوند ، ارد شیر پشت میکروفون میگوید که در فغانی بکنده گویا کسی گوش به حرفهای بی و سرو ته او نمیداد و همه با هم گرم صحبت بودند اند که ناگهان ارد شیر از توی میکروفون داد میزند : « گوزم بسه حلقه تان ! » مهمانها عصبانی میشوند و گره به ابروی اندازند ، اما هیچکدام این غیرت را نشان نمیدهند که تو دهن این مرد بزنند . یکی از دوستان نزدیک ارد شیر گفته است ، و این نظر همه است ، که دهان ارد شیر مانند چاه مستراح بوگند میدهد .

در مهمانی دیگری ، که ارد شیر در سفارت ایران بر پا میکند ، دختر فرورد رئیس جمهور آمریکا هم حضور داشته است . ارد شیر جلوی همه شامپانی را در دست این زن میریزد و آنرا مینوشد و انگشتهای دختر فرورد را یک به یک میبوسد . یکی از حضار میگفت : بساز خوب شنک فرورد نبود و گرنه ارد شیر از . . . او میخورد و آنرا هم میبوسید . سفیر شاه و پادشاه نماینده من ! از این هنرها فرخوان دارد .

x x x

شاه میگوید که تعداد زندانیان سیاسی را بسیار ناچیز جلوه دهد ، اما در وقت حاکم هم میشود . در یکی از این مصاحبه ها و یا و راجیه ها در آمریکا ، از شاه پرسیدند : میشود : میگویند شما ۴۰۰۰۰ زندانی سیاسی دارید . شاه میگوید : ما بیش از ۵۰۰۰ زندانی نداریم ؟ و پس از دو دقیقه میگوید : بله ما ۸۰۰۰ زندانی داریم ، که خبرنگارها لبخندی میگویند : شما در دو دقیقه ۳۰۰۰ نفره تعداد زندانیان افزودید ! زندانیهای ایران پر از آزاد یخواهان است و دنیای اینرا میداند . اما آنچه که باید به گوش دنیا برسد این است که سرنوشت این زندانیان روشن نیست . هراندازه خانواده ها را رجوع میکنند و میپرسند ، جواب این است که ما از چنین کسی خبر نداریم و در زندانیهای ما نیست .

پس این جوانان کجا هستند ؟ خیلی روشن و همه هم میدانند : در شکنجهگاهها ، زیر شکنجه و ازنده زیاد ، از اینان هرگز خبری به دست نمی آید . ولی شاید همه مردم دیگر اینرا نمیدانند که جوانهای پر شور ، جوانهای زند ، دل که از بندگی طار دارند ، جوانهای ایران دوست را به کشتارگاه میبرند و این کشتارگاه جایی است به نام علی آباد میان راه تهران و قم . آنها را در این محل شوم میکشند و نعششان را در دریاچه قم می اندازند . حالا به مادری بگویم پرست را در دریاچه قم پیدا کن و بیا به زن جوانی بگو که شوهرت برای همیشه در دریاچه قم است .

یکی دیگر از نقاطی که شاه و دستگارش به آن کینه میورزند ، دانشگاه ها است . از سوئی ناگزیرند که دانشگاه داشته باشند و از سوی دیگر اجتماع این جوانان ، که اکثریت آنها هم پرشور و میهن پرست میباشند ، آنها را به هراس می اندازد . برای تحقیر و خنثی کردن مبارزات و یا ترساندن دانشجویان روشهای گوناگون به کار میبرند . ولی چیزی که هر کس میتواند به چشم ببیند این است که در نواحی دانشکده ها همیشه اتوبوسهای پلیس ایستاده و همه سر نشینان هم در حال آمادگی باش میباشند و دقیقه ای از اطراف دانشکده ها دور نمی شوند و از آنها منگ نمیگردند .

در جریان انتخابات " رستاخیز " دانشجویان دانشگاه آریامهر ، پلی تکلیک ، فی ، حقوق و همچنین دانشگاههای تبریز و اصفهان به خاطر کشته شدن ۹ نفر از گروه جزئی دست به تظاهرات زدند و اندو و شعارهای بسیار جالبی داشته اند که همه آنها سیاسی بوده است مانند : مرگ بر حزب رستاخیز و مرگ بر شاه !

نمایندگان ساواک در هر صورت باید به دانشگاهها پذیرفته شوند . از اینها شرکت در مسابقات نمیخواهند . اقدام دانشجویان برای ارزان شدن بلیط اتوبوس ، به دست همین ساواکیها خرابکاری شد . سر کوچکترین بهانه ای شب و روز به دانشگاهها حمله میکنند ، از آنجمله در سال تحصیلی گذشته یکبار به خوابگاه دانشجویان میروند و یکی از آنها را بیدار میکنند و میگویند مادر ت پای تلفن است . هنگامی که این دانشجوی به پائین میرسد به قصد کشت او را میزنند ، با چاقو و پنجه بوکس و هر چه که در اختیار داشتند . از آن روز دانشجویان ناگزیر شده اند که از خود دفاع نمایند و میگویند که در اینگونه تله ها تی که به دست ما مورین ساواک ساخته شده ، نمیتند .

یکی دیگر از روشهای ارعاب از این قرار است : اتوبوسی که دانشجویان را مثلا برای مطالعه یا بازدید محلی حمل میکند ، مانند عملیات گانگسترهای آمریکائی به بیابان میبرد و ناگهان برای بازجویی می ایستد . دانشجویان را بیدار میکنند و بازدید بدنی میکنند . در تمام مدت باید دستها بالا یا شده و سلسلهها رو به آنها قراول رفته اند .

ولی دانشجویان با وجود همه این روشهای غیر انسانی دست از مبارزه برنداشته و برنمیدارند و همیشه ناراضی خود را با اعتراضات و تظاهرات دامن دار و با شعارهای سیاسی نشان میدهند و هر سال روز ۱۶ آذر - روز شهادت سه دانشجوی شهید - را تعطیل میکنند و به پاس احترام آن شهید اسکوت مینامیند .

پس بی جهت نیست اگر جوانان ایرانی برای ادامه تحصیل خود راه اروپا و امریکا میروسانند ، آنگونه که خود دولت هم معترف است . کیهان ۱۱ مرداد ۱۳۵۴ مینویسد :

" قریب ۱۰ هزار دیپلمه با استعداد برای ادامه تحصیل دانشگاهها و موسسات عالی آموزشی داخل کشور را رها کرده اند و برای ادامه تحصیل به کشورهای اروپا و ویژه امریکا رفته اند . . . از اول فروردین ماه سال

جاری تاروز گذشته جمعا ۹۶۰۵ دیپلمه با استعداد از کشور خارج شده اند. باید هرچه زودتر برای جلوگیری از فرار این مغزها اقدام کرد و اگر نه ادامه این وضع باعث ازدست رفتن سرمایه معنوی کشور است.

سرمایه معنوی؟ کلمات خیلی به جاودرست است. اما این مغزها باید خود را زیر پای بی مغزان و آدم مکشان ساواک بیاندازند و از آنها فرمانبرداری نمایند و زندگی شان با آنچه دست آنها بشود و شخصیت و مغز خود را از دست بدهند. به این ترتیب تعجب نیست اگر فرار میکنند.

یکی از کارهایی که ماورین ساواک میکنند و خانواده ها از ترس آبروی خود صدایش را در نمی آورند این است که جلوی درمدرس دخترانه و پسرانه، به نام شغل عالیشان که جاسوسی است، می ایستند و دخترهای زیبا و پسران خوشرو را زیر نظر میگیرند و آنها را دنبال مینمایند و اولین فرصت به اتهام فلان گفته و یا فلان اظهار نظر میگیرند و به زندانهای خود میبرند. دیگر پشت در این زندانها این وحشی صفتهای پست چه میکنند؟ خدا میداند. بداندید و باز گو کنید که خانواده های عزادار و خانواده های دل خون شده سراسر ایران را گرفته و آتش بدبختی و داغ عزیز در همه جا فروزان است.

x x x x

اکنون بگذرید از زندگی مردم برایتان بگویم: ایران هم تلفن دارد و شبکه خطوط تلفنی گویا در همه جا هست، اما خدا نصیب شما نکند که نصیب ما کرد. این تلفن بدبختی بزرگی است. پول هنگفتی برای دادن نمره میگیرند، سالها معطل میکنند و تازه که آدم خوشحال است که دیگر تلفن دارد، تلفن کار نمیکند. نمره ای که میخواهید بگیرند، نمیگیرند و یا صداهای مختلف در آن شنیده میشود و ساعتها وقت شمارا میگیرد و اعصاب شما را خراب میکند. حالا چرا؟ برای اینکه این تلفنها سیستم فوانسوی است و متخصصند از آنکه آنها را درست کند و یا زیر نظر بگیرد!

وضع برقی هم از این بهتر نیست. هر روز ساعتها برق نیست. البته در محله های جنوب شهر این کار به طور روزانه و مرتب انجام میشود. برق خانه های مردم زحمتکش را میبرند و چیزی که به جایی نرسد، همان فریاد و شکایت مردم است. اندک اندک این قطع شدن برق به محله های بالای شهر هم رسیده و در روز به تغاوت در روزنها و خیابانهای مختلف برق نیست. تازه اگر بخوای تلفن کنی، تلفنت کار نمیکند و اگر بالاخره مسووق شدی چنان جواب سربالائی میدهند که خودت توبه کنی و زبانت را گاز بگیری که دیگر شکایت نکنی.

یکی از بلاهای بزرگ امروزی در شهر ان پایتخت ایران، به قول شما کشور پهلو یزده موضوع رفت و آمد است. سالهاست که از ساختن مترو دم میزنند، با این شرکت گفتگو میکنند و با آن شرکت، از این کشور متخصص صد تاصد تا می آیند و از آن کشور، مخارج

فوق‌الحدای می‌شود ، و گاه به گاه روزنامه هاهم در این باره اظهار وجود می‌کنند . اما از مترو خبری نیست و تنها وسیله رفت و آمد همان اتومبیل و تاکس و اتوبوس است . در شهرت‌تر آن نزدیک به ۸۰۰ هزار اتومبیل هست . باین خیابانهای تنگ ، این جمعیت و این همه اتومبیل ، تهران محشر کبری است . گرچه گویا محشر تنها یک روز است ، اما مردم فلک زده تهران هر روز با این بدبختی بزرگ دست به گریبان هستند . هر روز هم مقررات تازه ای وضع میکنند ، که هرگز کسی آنها را رعایت نمیکند . چراغ سبز و قرمز ، کوچک یک طرفی کلماتی است بی معنی . در خیابانی بودم که اتومبیل هاتنها میبایستی از جنوب به شمال آن بروند و نه از شمال به جنوب . اما آقای سپهبدی ، چون غیر از دیگران است ، بسا اتومبیل و آجودانش از شمال به پائین سرازیر شد و جلوی چشم خودم جوان راننده ای را به باد فحش گرفت که مرد که پدر سوخته چرا راه نمیدهی ؟ ! حالا بیا و بگو که تسو خود مقصری ، فوری جایب در زندانهای ساواک است که بی احترامی به ارتش شاهنشاهی کردی ای ! راهی را که قاعدتاً میتوان در ظرف ده دقیقه طی کرد ، گاه یک ساعت و قست میبرد و پیاده رفتن خیلی بهتر و آسانتر است . اما همه جاراهم که نیشود پیاده رفت .

در خیابانهای تهران پدید آمده تازه ای پیدا شده و آن این است که اتوبوس و تاکسی منتظر مسافر نیست ، بلکه این مسافران هستند که در خیابانها میروند و چشمشان که به تاکسی می افتد ، به دنبالش میدوند و فریاد میزنند : نادری پنج تومان ! در صورتیکه بیشتر از پانزده ریال نباید پرداخت . شبها این نرخ به ۱۰ تومان هم میرسد . رفتن رانندگان با مردم بدبخت خودش تعزیه خوانی است . فحاشی ، ناسزا ، وسط راه پیاده کردن ، دو پشته سوار کردن ، پول زیادی گرفتن جزو برنامه روز است .

مدتهاست که یک اتوبان ۴۰ کیلومتری تهران - کرج ساخته شده و برای گذشتن از این اتوبان باید یک تومان پرداخت . ولی جالب اینجاست که تا زگیها یک دستگسا ه اتوماتیک در دو طرف اتوبان نصب کرده اند که هر اتومبیلی که قصد ورود به اتوبان را دارد ، باید سکه پول خود را در دستگا بگذارد تا اهرم سد کنند ، اتوبان بالا برود . این مسئله از دو جهت اسباب زحمت اتومبیل داران شده ، زیرا اولاً آنها اکثرابه این شکل دستگاها خود کار آشنائی ندارند ، در نتیجه همانجا می ایستند و نمیدانند چه خاکی برسرکنند و اتومبیل هم پشت سرهم میرسد . ثانیاً همه سکه پول ندارند و در نتیجه باز جاده مسدود میشود . داستان خوشمزه ای برای یکی از دوستانم پیش آمد ، که باید برایتان تعریف کنم . او با عده ای دیگر با اتومبیل به نزدیک بازار میرفته و میبایستی اتومبیل را پارک کند . هرچه میگردد بجائی پیدا نمیکنند . سردرگم ماند ، بودند که یک پسر بچه جلوی آیسند و میگوید : قربان میخواستید پارک کنید ؟ اگر دو تومان به من بدهید من برای شما جائی پیدا میکنم . این مسافرین حتی حاضر بودند بیست تومان بدهند که از سرگردانی خلاص شوند و دنبال پسر بچه میروند و می بینند که او تابلوی علامت ایستادن ممنوع را از جایش برد کرده و به اندازه یک ماشین جلوتر گذاشت و در مقابل اعتراض مسافرین گفت :

اخیا لثان راحت باشد ، من این کار را می‌کنم و خودم هم درستش می‌کنم . به هر حال رضی میشوند و هنگامی که به طرف بازار می‌رفتند ، متوجه میشوند که پسرک مبلغی به پلیس محل که در کناری کمین کرده بود ، میدهد !

کاش گرفتاری رفت و آمد با این صحنه ها خاتمه مییافت . اما شما صفحات روزنامه ها را نگاه کنید ببینید هر روز چند نفر قربانی برخورد اتومبیل و اتوبوس میشوند . اسم صد ها نفر دیگر را هم نمی آورند ، چون کارگزاران حمتکش میباشند . اکثر این پیش آمد ها که به بهای قربانی شدن جوانها و مردم ایران است ، به علت خراب بودن جاده ها و تنگی جاده ها ، ریزش کوه و نظایر آن است . مثلاً کیهان ۹ شهریور ۵۴ مینویسد : " در یک حادثه رانندگی که در جاده شیراز - دوگنبدان روی داد ۷ عضو یک خانواده کشته و هشت نفر مجروح شدند " . کیهان پس از شرح جریان و دادن نام کشته شدگان و مجروحین اضافه میکند : " علت تصادف خاکی بودن جاده و ایجاد گرد و خاک اعلام شده است " . یک کسی شاه بیشتر باد به غیغیب بیاندازد ! و اکنون باز بد بختی بزرگی در انتظار خانواده ها است ، زیرا خیلی از مدارس و شاید همه مدارس که مسئولیت رفت و آمد را خود پذیرفته بودند ، از آن چشم پوشید ، اندوچه ها ناگزیر هستند که بسا هر وسیله ای که به دست بیاورند خود را به مدارس برسانند و با شکل اسم نویسی که امسال بر پا کرده اند ، گاه این مدارس بسیار دروازه خانه و محله کودک است ، و البته کسی هم به فکراین مشکل بزرگ نیست . والا حضرت رضا و والا حضرت لیلی و د ه ها والا حضرت و والا که بر خیا لثان راحت است ، مدرسه خصوصی دارند ، وسیله نقلیه دارند ، حالا بچه های مردم اگر در خیا بانهای تهران ، که به هیچوجه مقررات رانندگی در آنها رعایت نمیشود ، در تصادفات کشته شدند ، خوب عیبی ندارد ، شاه و زنش سینه راجلوت خواهند داد و به نام مردم ایران خود ستائیه ها خواهند کرد .

یکی دیگر از گرفتاریهای شهر تهران موضوع آشغال است ، که برای این شهر به صورت فاجعه ای در آمده است . سپورها با چرخ دستی و یا سطل بزرگ خاکریزه و آشغال را جمع میکنند و اینها را به جاهای قراردادی در خیا بانها میبرند و تل میکنند تا کامیون برسد . در جنوب تهران این کار هم نمیشود . کوچه ها و جوی ها پر از آشغال است و بوی گند از هر سو بلند است .

x x x x

دوسرا سر روزنامه ها صحبت از کمبود پزشک و وسائل درمانی است ، البته نه در سخنرانیها ، زیرا بهداشت مجانی شده و از هر ایرانی مثل گل ارکید ، گه آقای هویدا هر روز یکیش را به سینه میزند ، پرستاری میشود ! تایاد منرفته بگویم که قیمت هر گل ، درست توجه کنید ، هر یک دانه گل ارکید در ایران ۴۰ - ۵۰ تومان است ! خوب آقای هویدا رئیس الوزرا ، که هست ، بهائی و فراماسون که هست ، دستش که

به " سیا " بنداست ، چاکر حلقه بگوش شاه هم که هست ، پس چرا هر روز برای گل سینه آن
 پنجاه تومان ندهد ؟! باری ، برای ۳۲ میلیون جمعیت طبق آخرین آمار پایان سال
 گذشته در سراسر ایران ۱۱۳۷۳ پزشک و ۱۶۱۰ دندان پزشک وجود دارد که از
 این عده ۵۲۷۷ پزشک و ۹۱۷ دندان پزشک در تهران هستند (کیهان شماره
 ۱۹۶۶۰) . باید افزود که در حال حاضر برای ۳۲ میلیون جمعیت ایران ۶۰ هزار
 تخت وجود دارد ، در صورتیکه برابر استاندارد بین اطلق دست کم ۳۲۰ هزار تخت
 لازم است .

آیا ایران پزشک ندارد ؟ چرا عده زیادی از این پزشکان در اروپا و آمریکا کار
 میکنند . شاید بگوئید که اینها پول دوست هستند ، راحت طلب اند و غیره ، در حالیکه
 اینطور نیست . کم اند آن عده ای که بر راستی در کشورهای خارج وضع مرفهی دارند
 و همیای پزشکان اروپائی درآمد دارند . اکثریت آنها با هزار گرفتاری دست به گریبان
 هستند . درآمدشان آنقدر هست که یک زندگی متوسط داشته باشند . اما در کشور
 های خارج برای آنها امکان پژوهش و تخصص خیلی زیاد است و بالا تر از همه اینکه ساواک
 از آنها نمیتواند تمهید بگیرد که غلام حلقه بگوش بشوند و به جای طبابت جاسوسی کنند .
 در ایران یا باید بجایند و یا باید با توهین و اعمال فشار هر روزی و زندگی سخت مادی
 روبرو بشوند ، اگر بخواهند با شرف بمانند .

البته صد البته دولت شاهنشاهی سینه را جلود آده و گفته است جهنم که شماها
 به ایران نمی آید و مهر غلامی وارد میکشید ، ما هم پزشک وارد میکنیم ، و چنین هم کرده اند .
 چهارصد پزشک از هندوستان وارد کرده اند و ۳۰۰ نفر هم از پاکستان . به اینها
 حقوق خوبی میدهند ، وسائل زندگی شان از هر جهت فراهم است و کسی هم هر روز آنها
 را به ساواک نمیرسد . اما خوب پزشک باید زبان بهماران را بداند . ولی اگر پزشکان خارجی
 زبان بهماران را نمیدانند ، مانعی ندارد . دولت شاهنشاهی از جیب ملت میتواند
 بزرگواری کند و برای هر یک از اینها مترجم استخدام کند . بدین ترتیب در واقع مخارج
 هر یک از اینها ماهیانه ۵۰۰۰۰ تومان است .

ضمناً خوب است که شما هم اینرا بدانید ، چون خیلیها میدانند ، که ۱۲۰۰۰۰۰۰۰۰
 هم از تایلند و کره جنوبی وارد کرده اند ، که البته سر حمال خواهند بود و حمالهای ایرانی
 باید جلوی آنها تعظیم کنند !

x x x x

در کشور گل و بلبل هر جا که میروی و یا بتراد ره ر شهر می گمگذاری به جای چمچه
 بلبل ، انگلیسی میشنوی ! اینرا دیگر کسی از خود نشد در نیارده ، راست و روشن در
 روزنامه ها نوشتند که تنهاد در شهر اصفهان ۷۰۰۰ خانواد امریکائی و ژاپنی هستند
 در تهران که داستانی است . میتوان گفت که تهران به دو دسته مشخص تقسیم شده
 ایرانیان و خارجیان . خارجیان آقا و سرور هستند . حرف آنها در همه جا درودار

نه قانون سرشان میشود و نغزاکتی . در تهران اینها سلطنت میکنند . فلان مسامور انگلیسی و یا افسر امریکائی برای خانهاش ماهیانه دستکم چهارده هزار تومان تسلیه شانزدده هزار تومان اجا میدهد . اینها شو فروپوشد دست و دمود ستگاه در اختیارشان است . و چقدر باید عایدی باشد که چنین اجاره هائی پرداخته شود ؟ و در سراسر روزنامه هاهم میخوانید که صاحب آپارتمانها و خانه هاهمایل هستند به خارجیها اجاره بدهند .

یکی میگفت در امریکایک " فول پروفیسور " (بیخشد من همانند هموطن های دیگر بالا خره باید يك كلمه انگلیسی بگویم !) در سال از ۳۰-۳۵ هزار دلار بیشتر عایدی ندارد ، و این آقای پروفیسور کامل کسی است که باید يك عمر در انشکده های خدمت کرد میباشد و دستکم و کتاب نوشته باشد . در انگلستان گویا حقوق همین آقای در سال بیش از ده هزار دلار نشود و شاید هم کمتر . حالا اینجاد را ایران چنان آقائی میکنند که هرگز به خواب هم ندیده بودند . و چرا نکنند ؟ خود را صاحبخانه بیبند . سرتیپ ها و سرلشکرهای ایرانی جلوی پای ستوان امریکائی بلند میشوند و راننده این ستوان امریکائی يك ستوان ایرانی است .

x x x x

پدیده دیگری که در ایران امروزی چشم میخورد هجوم خارجیان برای فروش تهرانی تقریباً در همه هتل های بزرگ تهران ، که مملو از خارجی است ، عده ای هستند که برای معامله آماده اند : یکی شیر خشک عرضه میکند ، دیگری گوشت ، سومی کره ، چهارمی میوه و غیره .

اینها ما مورین و دلال های کمانسپای بزرگ خارجی هستند ، بخصوص اسرائیلی که آن وقت در اتبارمانده خود رابه قیمت گزاف میخواهند آب کنند . این آقایان می آیند و چون هرگونه خوراکی در ایران کم است ، فوری هم پیشنهاد آنها پذیرفته میشود ، بویژه که در میان آنها تعداد زیادی بهائی هست . اینها کارشان به سرعت میگذرد و چندان قیمت جنس خود را نمی فروشند ، و البته صد البته با دادن باج به مقامات بالا ! کشتی ها را میفروشند و می آیند در بنادر جنوب ، اینجا است که سرگاتوی خمره گیر میکنند اول اینکه خریداران گاه دبه در می آورند و رشوه بیشتری میخواهند ، دوم اینکه فروشند دبه در می آورند و میخواهد بر قیمت بیافزاید ، سوم اینکه بارانداختن در بنادر ایران کار آسانی نیست ، چون این امکان راندارند . کشتی در دریا باید لنگر بیاندازد تا اشکالات رفع شود و جابرای آن باز نماند . مدتی میگذرد و بدین سوال کره که تازه هم نبوده ، بومیگردد ، شیر خشک خراب میشود و گوشت که دوسه بار بیخ زده و بیخپایش آب شده ، از مزه و شگفت افتاده است . البته همه اینها که عیب نیست ، معامله در هر صورت انجام میگیرد و همه اینها در بازار ایران میآید و فروخته میشود . حالا اگر بیچه ها

از خوردن شیر خشک خراب مردند، بهمن چه! دولت شاهنشاهی معاملت
نکرد و میخواهد با گامهای بلند در صف بزرگترین دولتهای جهان قرار گیرد، روی
نعش مردم و به بهای تند رستی مردم!

x x x x

گفتند تعلیماتعمانی است. هر چه کارگری، هر چه دهقانی، هر کس بایستد
بیاورد و مطابق فهم و استعدادش پیشرفت کند. در مملکتی که آموزشگار کم
دارد، نباید آنم چگونه بچه دهقان و بچه کارگر به دبستان میروند. در کشوری که بچه
ها از شرفهت سالگی باید کار کنند، پای کارگاههای قالی بنشینند، در مزارع کسک
نمایند، چه وقت به دبستانی که وجود ندارد، خواهند رفت. انشاء الله گریه است.
شاه فوت خواهد کرد، شهبان توهم فوت دیگری وهمه چیز درست خواهد شد. همه اش
صحبت از فوت و فتن است برادر!

مدارس ملی را آمدند و ولتی کردند، یعنی زمین و خانه را به دولت دادند. ولی
اکنون نه مدارس و ولتی و نه مدارس ماباطنی نامنویسی میکنند. دولتی ها که جاندارند
آموزگارند آرند، وطن های سابق هم بفاندازه ای با آموزگاران سنگین شده که توانائی
این کار را ندارند. البته اینها در ریافتخت است. از شهرستانها گفته نشود بهتر است.
بعضی از این ملیها برای اینکه شاگردان در کلاسهای متفرق مانند زبان، رقص، موزیک
بتوانند آنگوننویسی کنند، همان ماهیانه گذشته را از خانواده ها میگیرند.

عد زیادی مدرسه در تهران بنا آمد مدارس بین الطلی باقی مانده اند. حالا چرا
بین الطلی، بروید از خودشان بپرسید. از جمله این مدارس عبارتند از: رازی، ایسران
زمین، ژاندارک، ایران و آلمان. "community school" اندیشه
ژاپنی و غیره. اینها ماهیانه از ۱۰۰۰ تومان تا ۱۵۰۰ تومان میگیرند. رازی فقط
برای کودکان ۸۰۰ تومان میگیرد، از ساعت ۸ صبح تا یک بعد از ظهر. و اکنون تعدا
زیادی از مدارس دیگر تقاضا کرده اند که بین الطلی شوند!

با این تغییر و تبدلها، با این پیاده کردن برنامه های جدید که هر روز و هر سال شکل
تازهای بخود میگیرد، مدارس ایران تقریباً به صورت یک لاهرات وارد آمده که روی کودکان
و جوانان مانند خرگوش و موش آزمایش میکنند. البته نه برای پیدا کردن راه حسل
درمانی و یا کمک، بلکه برای خراب کردن و بیچاره نمودن و از حق هم نباید گذشت، هر
آنچه را که میخواهند به دست آورده اند، که عبارت است از:

- ۱ - پائین آوردن سطح معلومات شاگردان و کتب درسی
- ۲ - بهم ریختن مدارس و تکلیف ماندن بچه ها و آموزگاران و دبیران
- ۳ - خشونت و رفتار بسیار زننده با اولیا کودکان، که گویا دیگر ز خرید شده اند
- ۴ - حذف مقدار زیادی از مواد برنامه های قبلی، که تا حدی برای کودکان

و نوآموزان مفید بود .

بله ، به این هدف رسیده اند و مرتب هم از پیشرفت‌ها میگویند . شما میدانید که مدارس نیمه روزاست ، زیرا جای کافی نیست . یک گروه صبح به کلاس میروند و گروه دیگر عصر . حال آنکه نمی‌رسد که این بچه ها در ساعات بیکاری که نصف روز هم می‌باشد ، چه میکنند و کجا هستند . مسلم اینست که اکثر آنها در کوچه ها و اول میگردند و هر آنچه که نباید بیاموزند ، یادیدن اطرافیانشان در کوچه ها می‌آموزند .

چندی پیش دکتر اقبال در راه بود از سخن داد و از دانشگاهها انتقاد کرد ، دانشجو و استاد را در یک ریخت و پخت و همه آنها گنا هکار و تبهکار و بیسواد از آب درآمدند . انتقاد آقای دکتر اقبال از دانشگاهها ناشی از دلسوزی نیست ، چون همه میدانند که این آقای " انتقاد کننده " همان کسی است که میگفت اگر قرار باشد دانشجو با در دانشگاه متوجه‌ای بار بیایند ، بهتر است در دانشگاهها بسته شود ، همان کسی است که با یاپلیس راه دانشگاه باز کرد . دیگر انتقاد آقای دکتر اقبال از دانشگاهها - به پیروی از اروپا - برای این بچوش آمده است که استادان شرافتمند و دانشجویان مبارزه فقط به " انقلاب شاه و ملت " باورند ، باند ، بلکه علیه رژیم استبداد ، شاه مبارزه میکنند . ضمناً این آقای دکتر بخوبی میدانند که تصمیم قطعی دانشگاهها و مقامات بالاتر اینست : سطح معلومات پائین بماند و پائینتر هم برود تا هر کس در ایران ، حتی بچه دهاتی آنرا درک کند ! چه دلسوزی عجیبی برای بچه دهاتی ! نمیدانم چرا کشورهای دیگر یاد نمیگیرند ، زیرا در جاهای دیگر کوشش میشود که سطح معلومات بچه دهاتی را آنقدر بالا بیاورند که بتواند خیلی چیزها را بفهمد .

در باره دانشگاهها : دولت گفته است که هر کس مجانی تحصیل نماید ، باید دو سال برای دولت کار کند . ولی اکثر دانشجویان به وعده های دولت اعتماد ندارند . چون میدانند این وعده ها برای این است که افراد را برای سالیان درازنه زنجیر بکشند ، این است که کمتر دانشجوش چنین تعهدی میدهد . در این صورت باید مبالغ زیر پرداخته شود :

- پزشکی در سال ۳۱۰۰۰ تومان . رشته های مهندسی سالیانه ۱۳۰۰۰ تومان .
- در دانشگاه های خصوصی باید در هر حال ماهیانه را پرداخت که میشود سالی ۴۰۰۰۰ تومان ، و در رشته های زیر میتوان اسم نویس کرد :
- زبان ، روانشناسی ، ترجمه ، علوم اجتماعی ، سکرتری و همین !



اکنون بهیچیم تغذیه رایگان چه جریانی را طی کرده است . از روز اول که این تصمیم را گرفتند ، قرار شد برای هر شاگردی وزارت آموزش و پرورش روزی یک تومان بپردازد . با این برنامه میبایستی ساعت ۱۰ صبح یا شام و یا یکی از مواد زیر : تخم مرغ

پرتقال ، موز ، سیب ، کشمش ، بادام به بچه‌ها داده شود . چون شیر نبود ، این خوراک از برنامه خود بخود افتاد و خوراک مجانی شد : تخم مرغ یا بایک تکمان سفید و بایک تکمان سنگک .

پس از سه ماه مسئولین مدارس اعتراض کرد ند که بایک تومان نمیتوان این برنامه را اجرا کرد . وزارتخانه قبول کرد که این کار را خود انجام دهد . خوراک شد بیسکویت با سیب و گاه با پرتقال ، گاه کشمش و گاه با پسته . البته بچه‌های شمال شهر یعنی عزیز کرده ها (در مدارس ملی) بیسکویت با سیب و گاه با پرتقال و بچه‌های جنوب شهر کشمش میدهند و بچه ندرت سیب و گاه به گاه یک تکمان بایک خرما . در شهرستانها سیب زمینی ، عدس و لوبیا پخته میدهند .

همه یاد دارند که کبک‌ها مسموم شدن بچه‌ها قدغن شد که دیگر بیسکویت و نان و تخم مرغ داد نشود . دیگر نمیدانم چه از تغذیه مجانی باقی مانده است . موضوع شیر خود داستانی است جداگانه . ناگهان سر و صدای می‌اندازند که شیر پاستوریزه اعلی به بازار می‌آورند . البته می‌آورند ، پخش هم میکنند ، اما پس از آن عدس های گرفتار اسهال و هزار درد بیدارمان میشوند ، چون شیر مانده و خراب است . گفتند شیر خشک امریکائی خواهند آورد . البته چون این شیر هم سالها در انبار های ممالک دیگر و پس از آنهم در گشتی ها مانده ، فاسد و خراب است و مردم را بیمار میکند .

اکنون میخواهند به زنان بارد ارونوزادان غذای مجانی بدهند . شرحش ازین قرار است : کیهان (شماره ۹۶۵۲) مینویسد :

" بد نبال صد ورا و امرا هشتاد و شهبانود رژیمه تغذیه کودکان و مادران باردار تهیه طرح اجرائی این برنامه شروع شد . بموجب طرحی که در دست تهیه است ۲۵ میلیون کودک زیر ۱۸ ماه و زنان باردار و شیرده زیر پوشش قرار میگیرند و از تغذیه رایگان استفاده خواهند کرد . . . برای اجرای این برنامه از خانواده های روستائی و شهری شناسائی میشود و برای هر کدام یک پرونده خاص تشکیل خواهد شد . . . ضمناً با تخمین که زده شده است حدود ۳ میلیون زن باردار و شیرده نیز وجود دارد که اگر نصف این عدس قادر به تامین تمام هزینه های خانواده و تغذیه باشند ، باید حدود ۲۵ میلیون نفر را تحت پوشش حمایت تغذیه قرار داد . . . "

به چه برنامه ای ! دیگر برای کسی غصه نماند . شکم ها سیر میشوند و بچه ها از گرسنگی جان نمیدهند . راستی که عالی است ! اما بد نباله اثر را بخوانید :

" این مقام در مورد نوع تغذیه یاد آور شد : به خانواده های که مشمول اجرای این طرح بشوند مواد پروتئینی از جمله شیر (با زهم شیر ، خدارحم کند) ، نخود ، لوبیا عدس ، نان و سایر مواد مورد نیاز از جمله قرص ویتامین و یودرغذائی (برای بچه ها) داده خواهد شد . . . و برای اجرای این برنامه ۲۲۰ میلیون تومان بودجه باید منظور

سود " (شهرام از دوق خوابس نمیبود واشرف به دست وپا افتاده است) .
خلاصه : بهر يك ارزنان بارد ارباشيرده روزانه . ۴ گرم شیرخشك بدون چربی
يك عدد كسول ویتامين ، همچنين به بچه هانيز در هفته يك تاد وقوطی شیرخشك
۲۵۰ گرمی تا ۴۰۰ گرمی و يك عدد كسول ویتامين . آدم باید بنشیند و بخندد .
۴ گرم شیر یعنی نیم سیركه بهزن بارد ارمید هند ، وكدام بچه شیرخواره ای قرص
ویتامين توانسته است بخورد ؟ ! بازگویا شیرخشك در امریکا و اسرائیل در انبارها
مانده كه بیاد شیرخوارگان وزنهای بارد ارافتاده اند .

میگویند در مجلس اول روزی یکی از وکلابلند میشود و میگوید : آقایان باید تكلیف
سنارامعین کرد ! شیخ حسین یزدی بها و چنین جواب میدهد :
" دريك عروسی هنگامی كه خانواده داماد آمده بودند كه عروس را ببرند ، همه
نشسته بودند و دهان شیرین میکردند كه تا گهان عروس . . . ! ساقد وشها و پنگه
عروس داشتند از خجالت میمردند ، اما پنگه خود شرانباخت و شروع كرد به هلمله
كشیدن و دست زدن و فریاد كشیدن كه : " پسره ، پسره ، بچه اول پسره ! " .
همه هم شاد و خرم با او دست میزدند . عروس كه خیال میکرد هنری كرده ، خود شرا
لوس میکند و به پنگه اثر میگوید : " من يك پسر دیگر هم میخواهم ! " پنگه كه از حرص
داشت میترکید ، گفت : تو این یکی را كه زائیدی بزرگ كن تا به دو موش برسد . . . حالا
آقای عزیز ، تو به مجلس شورای ملی سرور صورتی بده ، بعد به فكر سنا باش ."
بچاره شیخ حسین یزدی نمیدانست كه مجلس سنا هم با جمع كردن يك مشت
مومانی شد و جاپلوس درست خواهد شد . اما در این باره باید به شاه وشهبانو
گفت :

بابا ! بچه ای را كه زائیده اید - " خوراك مجانی برای شاگردان " - سرور صورتی
بد هید و بچه های مردم را نكشید ، بعد به فكر خوردن قرص ویتامين به بچه دو ماهه
بیافتید . وشما كه تا این اندازه خودتان راه دلسوزی زده اید ، به فكر ساختن و
پرداختن شیرخوارگه باشید . در سراسر تهران شهرداری پنجاه شیرخوارگه بوجود
آورده است كه همه آنها هینام خانواده سلطنتی است و تازه شهرداری ۲۵٪ از
بودجه شیرخوارگه های جنوب شهر را زده است ، چون گویا بودجه ندارد !

x x x x

دستور داده شده است كه گداها را جمع آوری بكنند و این لكهنگ را بصورت ظاهر
از دامن تهران بزدانند . ما حالا كار ما اینند اریم كه در كشور كتمان این اندازه ثروتمند
و اینقدر زنازمنند بكارگر ، گدا این فراوانی چرا باید دیده شود . این خود داستانسی
استجد اگانه .

بله ، گداها را جمع میکنند . در كرج اردوشی ساخته اند برای گداها و بیش از ۴۰۰

نفراد آنجا جمع کرده اند که اکثر آنها هم بچه و جوان میباشند . میگویند عایدی این اردو در ماه چند میلیون است . حسابش را نصیب داده اند و نه بکسی دیگر ، اما میتوان باور کرد که کم پولی بدست نمی آید . هشتصد بیره این گداها را هر روز به شهر میفرستند و فریب که بر میگردند باید مقدار زیادی از پولی را که جمع کرده اند پس بدهند . آقای بازرس ، که ارتش هم هست ، پشت میز نشسته و یک نیم متری در دست دارد ، که روی میز گذاشته است و مرتب میگوید : "یا اللهور ! رابیاندا ازید زوی میز و گرنه پدرتان را در میآورم " . آنقدر اسکناس باید روی میز بیاندازید که تا کمر چوب برسند . البته میگویند که خرج اردو میشود . شما اگر باور کردید ، من هم میکنم . چرا برای این گداها کارگاه و محل کارآموزی درست نمیکند ؟ ولی اگر دست بچنین کاری بزنند ، جیب این آقایان هیئت امنا از کجا پر شود ؟

x x x x

شماره رباره جشن هنر شیراز نوشته بودید . خوب است که این راهم بدانید : این کار را شرکتی ترتیب داده و برای آن سرمایه گذاری کرده است . اعضای ایسین شرکت عبارتند از : فرح ، روکفلر ، مرگان ، پتروک از انگلستان ، گینگمان و شاید چند نفری دیگر . بقول یکی از روزنامه نویسان اروپائی که درباره کیسینجرو نقش سیاسی او چنین نوشته بود :

کیسینجرو شاگرد وزیر دست روکفلر بوده و کارهای او را آنجا میداده است و توصیه او به مقامات بالا رسیده است و البته هر جا که نام روکفلر آورده شود ، بوی نفت از آنجا بلند است و کیسینجرو نوگرفت خواران به همین مناسبت وزیر خارجه امریکا شده است . حالا این آقای روکفلر مستقیماً خود شد در "بالا بردن سطح فرهنگ ایران" شرکت دارد و برای جشنهای شیرازستان به متور میجسباند . از این تنورید جویری بوی نفت بلند است !

و باز این نکته راهم یاد آوری میکنم که مردم ایران از این نمایشات کوچکترین خبری ندارند و حتی آنهاش که برای تظاهر خودی در این جشن هانشان میدهند ، در برابر این برنامه ها گنج بند بخت هستند . مثلاً دو میلیون تومان خرج کردند و گروه هنر پیشه هائی را به ایران آوردند که در استان شکست خشا یا ر شاه راه زبان یونانی قدیم اجسرا کردند ، البته در کوه های اطراف تخت جمشید ! و هیچکس ، اما هیچکس یک کلمه از این گفته ها را نمیتوانست بفهمد ، حتی دوسه یونانی که شاید در این جشن شرکت داشتند . اما خوب ، همه دست زدند ، شادی کردند ، که بمبه بر راستی خوببازی کردند و بسیار جالب بود !

جشن هنر ادامه دارد ، جشن پایکوبی بر روی مردم زحمتکش ایران دنبال میشود ، برهبری شهبانو روکفلر ، و همه این برنامه ها برای تحقیر مردم ایران است ، از ستوان امریکائی که همپای مرلشکر ایرانی است تا ناتر شکست خشا یا ر شاه .

x x x x

در "ضمیمه آرمان" شهادت رباره اکراد گفته اید . اینک مختصری دربار آنها :
در حدود ۳۰۰۰ نفر کرد در استان کرمانشاه مشغول فراگرفتن فنون نظامی
میباشند . به اینها نسبتاً حقوق خوبی میدهند . البته هنوز وضع خانواده هاشان
خوب نیست . دولت وعده داده است که برایشان خانه و جایگاه بسازد . همچنانها
در سرحدات عراق متمرکز شده اند .

ملا مصطفی بارزانی پسر از خیانت بزرگ خود به خلق کرد ، مدت کوتاهی در تهران
میهمان شاه بود و دم از بهری و کتاره گیری میزد و شاه هم گفته های او را تایید میکرد . اما
پی سرود اکنون با خانواده و اطرافیان در جانی بنام نقده در شمال مهاباد
(جنوب رزاشه) زندگی میکند . ده خانه در نزدیکی همین قصبه است که مردمش
راتار و مار کرده اند ، زیرا این قصبه یکی از بزرگترین پایگاه های ارتش ایران میباشد
و فرودگاه و آشپانه ها برای طیارات حامل بمب اتی در همینجا ساخته شده است ، که
در اختیار ارتش امریکا است . خط خانه - رواند و یکی از خطوط معروف نظامی است
که بمخط هامپتون معروف است .

این اجتماع اکراد در این نقاط و این سربازان مزد ورتهدیدی روشن برای دولت
عراق و هر جنبش ملی دیگری ، چه در ایران و چه در کشورهای اطراف ایران میباشد و
کانون خطر بزرگی است برای صلح ، گذشته از این کرد های زیاد دیگری در اردوگاه
ها با شرایط زندگی بسیار سخت جمع شده اند . همین چند روز پیش خبری منتشر شد
که اینها برای بهبود وضع خود دست به تظاهرات زده اند و شاه هم آن دست و دایه
مهربانتر از مادر کرد ها ، دستور داده است که آنها را به مسلسل بچندند ، و چنین هم
کرده اند .

x x x x

یکی از بدبختیهای بزرگی که مردم ایران با آن دست به گریبان هستند ، موضوع آب است
همه متخصصین معتقد هستند که میتوان آب ایران را تامین کرد ، زیرا منابع زیرزمینی
به اندازه کافی هست . من که متخصصی نیستم ، اما همه بر این عقیده اند که مسلماً
کار آبیاری ایران از آبیاری صحرائی قره قوم سخت تر نیست .

در شهر تهران پایتخت ، آب به خیابانهای شمالی میرسد ، اما مردم جنوب بسا
گرفتاری زیادی رویبرو هستند ، چنانکه چندین بار در حد و صد نفر زن ، از محلات نزدیک
میدان فوزیه ، دست به تظاهرات زده و خواست آنها داشتن آب آشامیدنی بود . دیگر
وضع به اندازه ای بد است که روزنامه ها ناگزیر در این باره مینویسند :

"نرخ آب بالا می رود . . . برقراری نرخ تصاعدی آب در تهران ، به عنوان یکی از
راههای صرفه جویی ضروری است . . . کارشناسان امور آب اظهار نظر میکنند ، چنانچه
مصرف آب بالا رود ، تامین آب اضافی با اشکالاتی رویبرو خواهد شد . در آن صورت
مسئله جبریندی آب اجتناب ناپذیر خواهد شد . و احتمال زیاد این مسئله سال

آتیه عملی خواهد شد "

وای بحال مردم جنوب شهر که دیگر آب خوردن هم گیرشان نخواهد آمد ، زیرا بالا شهری ها باغ و گلکاری دارند و البته صد البته فواره ها باید باغات شاه و خانوادهاش رازینت بدهند ، حالا اگر از تشنگی کسی جان داد ، به آنها چه مربوط است .
 با زروز نامه ها می نویسند :

" رضوان شهریک هفته است آب ندارد . آب آشامیدنی مردم قطع شده است و کسی هم در این باره اقدامی نکرده است . . . آب گرگان پنجاه درصد گران شد . . . برای وارد کردن مردم به صرفه جویی در آب . . . بهان آب مصرفی شهر را ۵۰٪ گران کرده اند . . . در آستانه مردم چهارده از یک جا آب بر میدارند . تازه باید ساعتها صبر کنند تا آب در جاه جمع شود . . .
 . . . سر جاده قزوین به همدان بچه ها با جام ایستاده اند و از اتومبیلها آب خوردن میخواهند . . . "

سابق میگفتند هر قدر پول بدی اثر میخوری ، حالا باید گفت هر قدر پول بدی آب میخوری ، در غیر این صورت تشنه خواهی ماند .
 در ایران اگر آب ، بویژه آب تصفیه شده کم است ، ولی هیچ شهری اصلا راه برای فاضل آب ندارد . این خبر را بخوانید :
 " جریان فاضل آب در سطح خیابان : تعجب نفرمائید که آبهای آلوده با همه کثافات در وسط خیابان شهناز زرگنده در جریان است و عابرین پیاده دچار ناراحتی و گاه سراپا آلوده میشوند ، زیرا طرفین این خیابان ۱۲ متر فاصله جدول است و ناچار این فاضل آبها را این خیابان خاکی و در مسیر وسایط نقلیه جریان دارد"
 حالا بیائید و نیز بپردازیم که ایران به سطح مترقی ترین کشورهای جهان رسیده است !

x x x x

اینک قیمت خواربار و مواد مورد نیاز زندگی را برایتان می نویسم :

نام	مقدار	بها به ریال	توضیحات
نان لواش	یک کیلو	۴۵	
سنگک برشته	یک عدد	۱۰	که کوچک هم شده
تافتون	یک کیلو	۱۲	
بربری	یک عدد	۱۵	
نان سفید	یک دانه	۳	در حدود ۳۰۰ گرم است

نان

۶۸	پنک کیلو	برنج متوسط صدی
۸۰	"	" اعلا د مسیاه
۶۰	"	" طارم
۴۵	"	" پاکستانی
۴۵	"	" امریکائی

حبوبات

۴۰	"	عدس
۳۰	پنک کیلو	لپه
۴۰	"	لوبیا سفید د رشت
۳۰	"	لوبیا سفید معمولی
۴۰	"	نخود
۳۵	"	لوبیا قرمز
۴۰	"	لوبیا چیتی
۴۰	"	لوبیا چشم بلبلی
۶۸	بسیار کمیاب است	تخم مرغ

مواد گوشتی

۲۰۰	"	گوشت گوساله
۴۵۰-۳۵۰	"	" مغزبان راسته
۳۶۰	"	بیفتک گوساله
	"	گوشت گوسفندی استخوان
۱۶۰	"	ود رهم
۱۲۰	"	مرغ

این گوشت ها بسیار بد مزه هستند و بزحمت هم میتوان پیدا کرد . اما اگر گوشت خوب قابل خوردن بخواهید کیلوئی ۶۰۰ تا ۸۵۰ ریال باید پرداخت .

ماهی

۷۵۰	دانه ای	ماهی سفید
۸۰۰	"	ماهی دودی سفید
۱۶۰	پنک کیلو	ماهی از جنوب

لبنیات

۲۰	یک لیتر با ظرف	شیر
۷۰۰ تا ۱۳۰	پنک کیلو	پنیر
۱۶	۱۰۰ گرم	کره

توضیحات	بها بهریال	مقدار	نام
۲۰۰ - ۲۵۰		يك گيلو	كره آشپزی
۴۰		"	ماست آب نرفته
۱۰ (۲۵۰ گرم)		يك شيشه	دوغ آبعلی
۱۱۰ مازولا		يك گيلو	روغن نباتی
۱۴۰		نسيم گيلو	روغن زيتون
<u>تره باروميوه</u>			
۳		يك گيلو	سبزی قورمه سبزی
۲۵		يك گيلو	سبزی آش
۵۰		"	سبزی خوردن
۱۵		"	شبت (شهيد)
۳		يك دانه	خیار متوسط
۵ - ۷		"	خیار متوسط درجه يك
۱۳		يك گيلو	هندوانه
۶۰ پیدانعیشود		"	انگور
۱۱۰		"	گیلاس
۳۰۰ متوسط كيلوشی ۲۲۰ ريال		"	توت فرنگی
۵۰		"	نخود سبز
۸۰		"	لوبیای سبز
<u>خشكبار</u>			
۵۰۰		يك گيلو	پسته
۲۵۰ - ۳۰۰		"	بادام
۲۰۰		"	فندق
۱۴۰		"	تخمه
۲۰۰		"	آلوی بخارا
۱۸۰		"	آلوی سیاه
۳۰۰		"	توت خشك
۳۰۰		"	گردو
۱۵۰		"	آلبالوی خشك با هسته
۸۰		"	برگه هلو
۱۷۰		"	برگه زردآلو
۷۰		"	مویز

۴۵	"	کشمشیلوئی
۳۸۰	"	زرشک
داروهای خانگی - داروهای که خانواده های ایرانی بقاء آنها نیازمند میباشند		
وهزاررد خود وکودکانشان را با این داروهای سنتی درمان مینمایند .		
۴۰۰	پنک کیلو	گل گاوزبان
۴۰۰	"	خاکشیر
۲۰۰	"	قدومه چهار تخمه
۱۵۰	"	گل بنفشه
۱۸۰	"	گل بابونه
۱۵۰	پنک کیلو	گل پنیرک

پوشاک

۸۰-۴۵	یک متر	چیت
۵۰	"	چلوار یک لا عرض
۱۲۰	"	کتان معمولی
پستترین پارچه پشمی که خالص هم نیست متری ۵۰۰ و بهترش از ۲۵۰۰ ریال		
به بالا		
۱۲۰۰-۸۰۰	یک جفت	کفش زنانه ماشینی
از ۱۲۰۰ - ۵۰۰۰	"	کفش دست دوز
۷۰۰۰	"	چکمه خوب
۲۵۰	"	کفش ملی
۲۰۰	"	گیومکرمانشاهی
۷۰۰-۲۵۰	"	گیوه معمولی

کرایه ها

۲ ریال	برای یک خدایان	کرایه اتوبوس
۶	"	کرایه اتوبوس شمیران
۱۰ ریال	هر کیلومتر یک ریال	تاکسی
اما بنا سیت بدی رفت و آمد گاه یک راه کوتاه به ۵۰ ریال هم میرسد . گذشته از این تاکسی ۱۵ هزارند از آنکه دلشان میخواهد بگیرند و مرد مهم از روی استیصال میدهند و چیزی که اصلا از آن بوی قانون و مقررات نمی آید همین رفت و آمد اتوبوس و تاکسی می باشد .		
۱۵۰۰۰	کرایه آپارتمان متوسط سه اتاقه	
۵۰۰۰۰	کرایه آپارتمان خوب	
۲۰۰۰	در پائین ترین نقاط شهر	کرایه اتاق ۳×۴

البته حالا دیگر این قیمتها جزو گذشته است ، به دلائل زیر :

بنا بر کلی محصول خود ایران از هر جهت عقب رفته ، مرفداران تقریباً همه ورشکست شده اند . گاوداران هم کهننگاههای شیرپاستوریزه داشتند ، بساط خود را جمع کرده اند . بهکشاورزی کم توجه میشود ، همه مواد خوراکی کمیاب است و هر چه داد از ارزان گرفت بزنند ، چون نیست ، خواهی نخواهی بازاریا به وجود میآید . در همه محافل اقتصادی باند ورشکستگی بزرگ را پیش بینی میکنند .

گزارش رسمی بانک ملی ایران این است که در سال ۳۵ واردات ۹۰۹ درصد افزایش یافته است . اکنون با این گزارشهای رسمی ، که خیلی از حقایق را هم کتمان میکند ، میتوان وضع رقت بار اقتصاد ایران را چشم دید .

پسینیم درآمد مردم متوسط و زحمتکش چقدر است :

حقوق آموزگار ماهیانه ۷۳۰ تومان ، دبیر ۱۳۰۰ تومان و شاید کمی بیشتر .
حقوق لیسانسیه ماهیانه ۱۲۰۰ تومان ، کارمندان دولت به نسبت سواد

۱۵۰۰ تومان

زنهای کارخانه عروسک سازی ماهیانه ۴۵۰ تومان

زنهای کارخانه ریسندهی ماهیانه ۶۰۰ تومان ، که این کارخانه های یکی پس از دیگری بسته میشوند .

زنهای لباسدوزی کشف ماهیانه ۴۵۰ تومان

حقوق کارگر مرد ماهیانه از ۶۰۰ تا ۷۰۰ تومان

حقوق کارگر مرد روزمزد ۴ تومان است که روزهای تعطیل و بعضی از ماهها کار برای آنها نیست .

در شهرستانموضع از این هم گاه بدتر است . این قسمت نقل از روزنامه ها

است :

قیمت ها ۲۵ درصد بالا رفته اند . کارگر روزی ۱۲۰ ریال میگیرد . یک اتاق در اهواز

۴۰۰ تومان است . حقوق کارگر در آبادان ماهیانه ۱۲۰۰ تومان است . اگر نه دو

یا سه اتاق احتیاج داشته باشد باید ۷۰۰ تومان اجاره بدهد . پیش پرداخت هم

باید بدهد که در حدود ۸۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ تومان است .

در خرمشهر کرایه دو اتاق کوچک ۲۵۰-۳۰۰ تومان است .

اکنون قیمت های باورگی در دستستان است و با این قیمت ها ابتدائی ترین وساده

ترین زندگیها ، و یا بقول خودمان ، زندگی بخور و نمیر ، در حال حاضر نمیتواند بایستد

عایدی کمتر از ۱۶۰۰ تومان بچرخد ، زیرا یک خانواده ۳ الی ۴ نفری از جمله نیازمند

به دو یا سه اتاق کوچک است که البته کمتر از ۶۰۰ تومان پیدا نمیشود .

x x x x

این روزها درباره گرانفرشی و تصمیمات شداد و فلاظ و اصول انقلابی شاه ، که

هر روز یکی بر آنها افزوده میشود ، خیلی مینویسند و میگویند . القانیا را میگیرند ، وها بزاده را بزندان میاندازند و عکسش ، شاد و خرم ، البته در زندان ، در کنار خانمش انداخته میشود و چند نفری دیگر . اما راسش را بخواهید عده زیادی از مردم خرده پان دارند با مال میشوند . مثلا همین اوایل مرداد شبانه ریختند و بازار میوه را در خیابان بهجت آباد خراب کردند و تمام اجناسی که در آنجا بود ، له کردند ، و این کار زیر نظر سپید ستور شهر داری شد .

نگرانی برای نان و غذای هر روزی تقریباً برای همه هست . یکی ندارد و تکلیفش روشن است و دیگری که دارد دنبال این است که اول برود بازار ببیند چه هست و بعد بخرد .

انگور که غذای اصلی تابستانی مردم بود و همه خوشحال بودند که بالاخره فصل انگور نان و انگوری خواهند خورد ، امسال نبود . گوجه فرنگی ، خیار و پهازیست . گفته میشود اگر مرغ بخورند ، گوشت کمتر مصرف دارد . ولی مرغ نیست . مرغ فروشها میگویند هنگامیکه ما باید هر کیلویی یک تومان ضرر دیدیم ، بهتر است در دکان را ببندیم و این کار را هم میگویند -

همه در حال دیدن هستند که شاید چیزی گیرشان بیاید . نگرانی و وحشت از وضع آیند نزدیک همه را در بر گرفته . هیچ برنامه ای اجرانشده و هیچ وعده های درست در نیامده . محصولات داخلی ایران هر روز و هر سال عقب میروند . خود دولت و قیمتها را بالا میبرد . مثلا امسال قیمت نان را خود دولت زیاد کرده ، همچنین تخم مرغ را خود دولت قیمت گذاشته و بهر آن داد و فغان که چراگران میفروشند . این نانوا را بگیر و آن دکان را ببند . بدترین و گرانترین اجناس در فروشگاه های بزرگ دولتی است . بنام ارزان کردن قیمت خیلی اجناس بالا رفته است ، و بنام کمک به مردم ، آن وقت نایاب شده است . همه میدانند اگر امروز مثلا گوجه فرنگی نیمت فردا پیدا خواهد شد ، اما خیلی گران تر .

خود میوه فروشی را میشناسیم که در شمیران زندگی میکرد و او برای خرید میوه به شهر ، بهترین میرفت . میخرد ، چند ساعت در راه بود ، او برای حمل میوه کرایه اتوبوس باید بدهد . او باید قسمتی از میوه اش را که در راه خراب شده دور بیندازد . در نتیجه پرروشن است که انگوری که او در شمیران میفروشد ، گرانتر از میدان است . به اوقشار آوردند ، او هم درد کانش را بست . شاید او دههاهی یک قران زیاد فروخته میکرد ، اما همینکه کم کردن قیمت به تومان و بالا تر برسد ، دیگر برای او صرف ندارد ، در صورتی که سرمایه داران بزرگ مردم را غارت میکنند و پولشان هم در بانکهای خارج نگاه داری میشود ، همانگونه که شاه و خانواده اش پولشان در بانکهای خارج است .

با برنج را برایمان مثال میآورم . هنگامی که شاه شورش بازرانی را در عراق تقویت میکرد ، ما همین بهمان زندان و گیلان میرفتند و برنج به قیمت گداز کیلویی چهار تومان بالا تر میخریدند ، چون باید آن وقت بپردازد هارسانند . اکنون که بهمان نسبت قیمت

همه چیز بالا رفته ، از کشاورزی می خواهند که برنجش را ارزان بفروشد .

در سرپرستی ایران همه سازمانها شی که خوراک تم میسر کند ، چه در کشاورزی و چه در دامداری ، اندک اندک در برابر سرزیر شدن کالاها ی خوراکی از خارج رویه نیستی گذاشته اند . و این کشور از این جهت در وضع بسیار خطرناکی قرار گرفته است . همان گونه که ارتش شاه برای کشورهای اطراف و جنبشهای ملی چون جنبش آزاد بیخوش ظاهر خطرناک میباشد ، این بدی محصول و نبودن آن برای مردم ایران خطر قحطی را در بردارد .

x x x x

خلاصه کم : گزنی ، کمبود مواد غذایی ، هرج و مرج در همه دستگاههای دولتی پارتی بازی و رشوه خواری و زدنی از یک طرف ، و زورگوئی ، تروریسمی و تسلط ساواک از طرف دیگر مردم را بستن آورده است . شاه هم هر روز دستور میدهد عکس از خسود و خانواده اثر منتشر نمایند ، خود ش نشسته ، زنتش در کنارش و بچه هایش در برادر ، همه در لباسهای فاخر و بازر و زور و همه هم میخندند ، دندانهایشان را نشان میدهند ، عکس از این خانواده خوشبخت ، از زن و شوهری عاشق و معشوق ، و اینها را در میان مردم پخش میکنند . شاه مانند یک آرتیست بدن نیاز منده در کوراست . نزون را که یاد دارید ، او خود ترا شاعر و هنرمند میدانست . این شاه هم خود را نماینده مردم میدانند و میخواهد و انمود کند که خانواده ای چون شعامین دارد و از مردم جدا نیست . حتی بزرگواری میکند و روی چمن می نشیند . اما مانند نزون که شهری را با آتش کشید تارک شاعریش بچنبد ، شاه هم خلقی را بخون کشیده تا با بچه هایش بنشیند و خنده مصنوعی تحویل دهد . آنگونه که میگویند شاه در زیر پیراهن ، زره نازکی بر تن دارد و شیشه های قصرش از آن شیشه هائی است که گلوله از شان رد نمیشود . لابد چون نزد مردم بسیار عزیز است ! شاه اگر در اتاق خصوصی زنتش را قابل نمیداند و هیچ زنی را شایسته شرکت در سیاست نمیداند ، اما برای مردم و د کورتا تر خود به همین زن نیازمند است . این است که دست اندر دست هم گاه و بیگاه دید میشود و روی کریمشان را با خنده ای میخواهند بزرگ کنند .

مرح هم که در سش را خوب روان کرده ، گاه بگاه به این مدرسه و با آن در مانگاه میروند ، دستی به سر این بچه میکشد و دندانهایش را به بچه ای دیگر نشان میدهد و از قداکاریهای شوهرش میگوید .

ولی زیر پای این زن و شوهر و بچه هایشان ، نعرش بچه من و توافتاده و هزارها مادر داغدار شده و هزارها د خترویسر لکه دار و پیریشان شده اند . اینها نشسته اند و صورت زشت و پلیدشان را میخواهند بایک لبخند زیبانشان دهند و بچه هایشان را در دامان گرفته اند ، آنگاه که صد ها مادر بد نیال بچه های گمشده شان میگرددند ، از این زندان با آن زندان ، از این شهر به آن شهر ، جو یا ویوا ، ولی جوانی نمیشنوند ،

باز میروند و باز میپرسند ، شکسته ، اما با امید میروند و میایند و در همانحال عزیزانشان
در رفته در پاچه قم میپوسند .

x x x x

دوستان گرامی ! گفتنی فراوان است . درد دلی کردم و امید دارم که گفته-
های من تا این اندازه به دردتان بخورد که بتوانید این دستگاه را بهتر بشناسانید .
امید دارم که موفق باشید .
آرزو دارم که روزی از نزدیک دستتان را بفشارم .

نفرین

نفرین به تیرگی !
نفرین بروج تیره دیو سیاه کار !
نفرین به شب !
نفرین بر آن کتاف تو ای یوم لاشخوار
من با تو دشمنم
من با تو و نظام سیاه تو دشمنم

»

نفرین بدزد شب
نفرین براه دوزخی رهنمان شب
کاندر پناه شب
خونهای پاک ریخت بدست سیاه شب
زان تا شب است و تو
ای رهن سیاه دل ، اهریمن پلید !
من با تو دشمنم
من با تو و نظام سیاه تو دشمنم

با نشریه دبیرخانه خارجی
سازمان جوانان و
دانشجویان دمکرات ایران
همکاری کنید

www.iran-archive.com

آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی

شماره بانکی سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران آدرس پستی

G. Sobich
Kreissparkasse Recklinghausen
Fil. Dorsten-Holsterhausen
Girokonto 1856974

Gustav Sobich
427 Dorsten
Friedenau 3
West-Germany

ARMAN

Review of the Foreign Bureau of the Organization of Democratic Youth and Students of Iran
Price: 0,50 DM or its equivalent in all other countries
